

# لحن

## ابوتراب خسروی

سبک متعالی بدل شده‌اند. چنان‌که اگر امکان داشته باشد از متون آثار بزرگ لحن آنان منفک و حذف گردد. حتماً از آن آثار چیز قابل توجهی باقی نخواهد ماند. به تعبیری دیگر نثر (ضبط زبان ملفوظ بر ماده) ماده‌ی خامی است که با لحن بارور شده و بدل به متن می‌گردد. فی‌المثل چنان‌که این امکان باشد که متن حسنک وزیر بیهقی یا هر متن مشخص ادبی دیگر به نثر صرف بدل گردد و برای مثال آن لحن حزن‌آلود بیهقی زدوده شود یا به تعبیری دیگر خصایل فرهنگی بیهقی از متن تفریق گردد چه اتّفاقی خواهد افتاد. مؤکداً تذکر داده می‌شود که این امر غیر قابل اجراست، زیرا آن چنان نثر و لحن در هم تنیده و ادغام شده‌اند که تفکیک آن‌ها غیر ممکن است ولی بر سبیل فرض چنانکه تصور شود مشخصات لحن که مهمترین خصایل فرهنگی و روانی است از نثر زدوده شود، نثر به اطلاعاتی بسیط تنزل خواهد کرد. به هر شکل با لحن است که نثر نویسنده رویکردی حماسی، تراژیک، طنزآمیز یا رویکردی مناسب با مشخصه‌ی خاصّ متن آن نویسنده خواهد یافت.

برای درک دقیق مفهوم لحن باید با مفاهیمی مثل زبان و نثر و سبک آشنا شد. زبان به طور عام به مجموعه نشانه‌هایی اطلاق می‌شود که افکار و تصوّرات را منتقل می‌کند. ثبت مفاهیم مورد نظر نویسنده بر روی ماده اعم از کاغذ یا هر چیز ثبت و ضبط کننده بدل به نثر می‌گردد. بنابراین نثر به شکل مکتوب زبان ملفوظ اطلاق می‌گردد. در این مرحله نثر بدون تأثیر لحن نثری تجریدی خواهد بود که فقط می‌توان به صورت فرضی آن را تصور کرد. زیرا که نثر بسیط یعنی نثری که بار روانی نویسنده را هنگام نوشتن نداشته باشد نامحتمل می‌نماید. در نثر مجموعه خصایل فرهنگی، روانی و اجتماعی نویسنده انعکاس می‌یابد. طبعاً لحن نویسندگان ممتاز با توجه به ظرایف فنی متن نوشته‌شان شهرت می‌یابد. به تعبیری دیگر نثر به علاوه‌ی لحن مشخص سبک را تعیین می‌بخشد. بی‌شک لحن تعیین‌کننده‌ترین عامل در کارکرد نثر است. فی‌الواقع متون آثار شاخص ادبی به وسیله‌ی نثر و لحن منتج به

در این جا مقصود از نویسنده معنای عام کلمه است زیرا کودک نوسوادی که متنی را مینویسد، حتّاً نویسنده تلقی می‌شود و متن او حامل خصوصیات فردی او در آن مقطع است. شاید این مثال مبین شرایط و وضعیت نثر نوشته‌های نویسندگان بزرگ نیز باشد که نثر نویسندگان بزرگ نیز ارتباطی موازی ولاینفک با خصوصیات فردیشان دارد.

مقایسه‌ی ابیات اشعار دو شاعر بزرگ یعنی سعدی و فردوسی می‌تواند منتج به کشف خصوصیات روانی و فردی و حتّاً اجتماعی آن‌ها شود.

فردوسی در شاهنامه وقتی از زیبایی طبیعت صحبت می‌کند نهایتاً هنگامی که با اتفاقی غیر قابل قبول از نظر خودش مواجه می‌شود، کلماتی حاکی از اعتراض و عصبانیت ادا می‌کند. به طور مثال به قطعه‌ای از رستم و اسفندیار توجه فرمایید؛

به پالیز بلبل بنالدهمی  
گل از ناله‌ی اوبالد همی  
چو از ابر بینم همی باد و نم  
ندانم که نرگس چرا شد دژم  
بدرد همی پیش پیراهنش  
در افشان شود آتش اندر تنش  
به عشق هوا بر زمین شد گوا  
به نزدیک خورشید فرمانروا  
که داند که بلبل چه گوید همی  
به زیر گل اندر چه موبد همی  
در قطعه‌ی بالا سؤال‌هایی که در شعر هست می‌توان به پرسش‌های او از هستی تعبیر کرد. و شاید اعتراض به وقایعی که زیبایی‌ها را در جهان زایل می‌کنند. اعتراض شاعری که مقدر را بر نمی‌تابد و تابع محض نیست در پی کشف چرایی و چگونگی پدیده‌های جهان است. حتّاً فرماسیون شعر او، حماسه یعنی فرم شعر شاعری مبارز را معرفی می‌کند که شعرش بر علیه تجاوز و هر آن چیزی که هویت ایرانی او را مخدوش می‌کند است.

در این قطعه‌ی سعدی؛

دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند  
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند  
نظر آنان که نکردند در این مشتی خاک  
الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند  
تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی  
که خدا را چو تودر ملک بسی جانورند

در این قطعه شعر حضور شاعری قدرگرا بدون هیچ پرسشی از هستی قابل استنباط است  
شاعری که وجه عارف بودن را تسلیم و رضا می‌داند که البتّه این مشخصه عرفان و صوفیگری است و تنها مربوط به نوع شعر سعدی نمی‌شود بلکه مشخصه‌ی دورانی از شعر پارسی است که حتّاً تا به دوران ما می‌توان تبعات آن را دید.

به نظر این قلم انتخاب اوزان فعولن فعولن فعولن فعل و فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعولن موضوعی نیست که صرفاً مربوط به تکنیک باشد زیرا تکنیک در دست شاعر یا هنرمند وسیله‌ای است که با آن مقاصد خود را اعمال می‌کند و قصد نیز به نیّت مربوط است و نیّت هر شخص از تبعات روحی و روانی او نشئت می‌گیرد. بنابراین شکل اجرای آثار هر شاعر یا نویسنده فرایندی است که با خوی و خصلت او مرتبط است.

غرض از ذکر این جزئیات شرح اهمیت لحن در متن است. به نحوی که لحن به مثابه‌ی روحی است که در کالبد نثر از همان شروع نوشتن می‌دمد. شاید چیزی همچون تفکر و زبان که در عین تفاوت تفکیک ناپذیر هستند.

موکداً باید گفت که نثر ثبت و ضبط زبان ملفوظ بر ماده‌ی اعم از کاغذ یا هر چیز ضبط و ثبت کننده است که با لحن که عامل خصوصیات فردی است درآمیخته می‌شود که سبک را تشکیل می‌دهد.

به عبارتی دیگر زبان با درآمیختگی با لحن فردی شده و بدل به زبان خاصّ یک فرد می‌شود. تا زمانی که این فرایند ثبت نگردد درونی است ولی هنگامی که ثبت و ضبط می‌گردد در بیرون نیز عینیت می‌یابد.

البته القای مشخصات فردی از طرف نویسنده به وسیله‌ی نویسنده امری ناخودآگاه بوده و نویسنده امکان گریز کامل از لحنش را ندارد و چنان که اصرار بر این کار داشته باشد تا حدّ کمی ممکن است موفقیت نسبی پیدا کند.

در واقع نثر ماده‌ی خامی است که با لحن درآمیخته و بدل به نثر یا سبک فردی نویسنده می‌شود. همچنان که گفته شد بیشترین تأثیر برای ایجاد آثار بزرگ ادبی عامل لحن است.

چنان که عامل لحن در اغلب هنرها به خصوص هنرهایی که

حسّ شنوایی در آن نقش دارد مثل موسیقی و نمایش نیز نقش تعیین کننده دارد. به هر حال لحن عامل انسانی محسوب می شود که فردیت نویسنده یا شاعر یا هر هنرمندی را حمل کرده و آن را در آثارش عینیت می بخشد و به شکلی مختصات خود را عیان می کند. همین عامل لحن است که اضطراب یا شوخ طبعی یا بهت یا یأس یا هر خصوصیت دیگر هنرمند را عینیت می بخشد که باعث می شود با خواندن آن آثار غمگین شویم یا بخندیم یا چون نویسنده، مسخ و مبهوت گردیم.

ظاهر کلمات ممکن است تفاوت چندانی با یکدیگر نداشته باشند منتها به نظر می رسد که چینش کلمات تأثیرگذار باشد. فی الواقع راز ایجاد لحن در چینش همین کلمات است که لحن نویسنده را منتقل می کند و هیجانان نویسنده را از هر سنخ عیان می کند. راز چینش کلمات با همه‌ی ظاهر ساده‌اش فرایندی پیچیده است که ریشه در خصوصیات روحی - روانی شخصیت نویسنده دارد. راز چگونه سخن گفتن شفاهی راز چگونه اندیشیدن نویسنده که در چینش کلمات و اصوات به صورت لحن بر ماده یا هر چیز ثبت کننده و ضبط کننده خود را نشان می دهد. این تنها نوک قله‌ی کوهی است که قست اعظمش ناپیدا و غیر قابل وصول است. به هر حال آن چیزی که برای تحلیل و موضوع شناخت عناصر داستان مورد نیاز است که مهمترین عامل خلق ادبیات تکوین و تکامل ایجاد لحن است.

به تعبیری دیگر همه‌ی مقولات نوشتاری همچون مقالات علمی، فلسفی و اجتماعی درسی فاقد لحن نیست در واقع همچنان که گفته شد این عامل لحن است که متنی را بدل به اثری مختص آن موضوع می کند. البته عوامل دیگری نیز در ایجاد یک داستان نقش دارند ولی لحنی که ایجاد ادبیات می کند عموماً بسط یابنده و جزئی نگر است این جزئی نگری بدون بار عاطفی نویسنده ممکن نیست. منظور از بار عاطفی ارزش عاطفی آن نزد نویسنده است. بار عاطفی اعم از خشم یا نفرت، بغض یا دل بستگی به طرح آن جزئیات می باشد. طرح جزئیاتی که بدون نوشتن آن طرح وضعیت و ایجاد پرسش آن از هستی برای نویسنده ممکن نیست.

برعکس مضامین فلسفی که جملات، اغلب تجریدی

می نمایند و از تجرید نتیجه گیری عینی می شود و تعیین تکلیف می شود و به بیان دیگر برای مسائل انسانی نسخه می پیچد، در ادبیات از جزئیات ملموس و عینی موضوع آغاز می شود و نهایتاً به پرسش می انجامد. حتّاً اگر این پرسش القا یا ایجاد تنها شامل یک استنباط بود نیز نویسنده‌ی ادبیات نمی تواند برای خواننده‌ی ادبیات تعیین تکلیف کند فقط خواننده را در پرسشی که از هستی می کند شریک می سازد پرسشی که حتّاً شکل سؤال متعارف ندارد - پرسشی که حاصل اندیشه‌اش هست یا شاید عین اندیشه‌اش باشد. اشیاء از نظر او ابزار بسط و قیاسی است که به آن‌ها اندیشیده است البته بوده‌اند آثاری از فیلسوفان که به شکل ادبیات نوشته شده‌اند. ولی فی نفسه از جنس ادبیات نیستند و به همین دلیل در جهان ادبیات به عنوان اثر مشخص ادبی تثبیت نشده‌اند. مثل مادر گورکی یا غنّیان سارتر.

همچنین لحن به مثابه‌ی عاملی که بیشترین نسبت را با فردیت نویسنده دارد به نثر بیشترین خصلت فردی نویسنده را می بخشد. با این تعبیر که چنان که نوشتن را حاصل صنعتی مجرد بدانیم که ترکیب اصوات در شکل الفبا منتج به ایجاد کلمات و بعد جملات و متن مکتوب می گردد و باعث انتقال و ماندگاری دقیق مفاهیم می شود، این صنعت، اختراع یک نفر یا یک نسل نبوده و در واقع اختراعی جمعی می نماید که شاید نسل‌ها در اختراع و ابداع آن نقش داشته‌اند و بدل به وسیله‌ای گردیده که عین مفاهیم را از طریق کتابت منتقل می کند و نقش آن انتقال التهاب و هیجانان روحی نویسنده نیست. در واقع دستگاهی است که اصوات و اشیاء را از طریق معنا و تجرید، نشانه گذاری نموده و مختصات مفاهیم و معناها را ثبت و ضبط می سازد و مثل یک دستگاه لاشعور عمل می کند و در واقع ادغام آن نشانه‌ها با علائم لحن است که نثر را خصلتی فردی می بخشد.

چنان که گفته شد گزارش یک کنش از منظر دو نویسنده با تعدادی کلمه قابل حصول است هر چند نحوه‌ی به کارگیری کلمات امکان‌های بی‌نهایتی ایجاد می کند و از منظر نویسنده‌ی مشخص، مدار واحدی طی خواهد کرد - فی الواقع نحوه‌ی به کارگیری کلمات فرایندی است که بی‌گمان به خصلت‌های

هزاران سال و یا فاصله‌ی هزاران فرسخ مفاهیم از طریق نوشتار از ذهن انسان مبداء به ذهنیت انسان مقصد می‌رساند با استفاده و بازسازی لحن متن بدل به ساختاری شبه‌زنده و ارگانیک می‌شود که با ذهن انسان ذی‌شعور و فرهیخته متصل می‌گردد.

فردی آن نویسنده مربوط خواهد بود و همین فرایند است که چنانچه از منظر ریاضی قابل بررسی باشد قابل وصول خواهد بود.

همچنین اگر سینما را با ادبیات قیاس نمایم در سینما مشخصه‌ای اعمال و به آن نمای ویژه گفته می‌شود. در نمای ویژه با بازسازی معماری، پیرایش سر و مو، نوع لباس‌ها و حتاً موسیقی متناسب، مقطع تاریخی مورد اشاره ساخته می‌گردد - با این نمای ویژه است که سینماگر به نوعی سعی دارد بر مخاطب تأثیر بگذارد. حال آن‌که در ادبیات نیز نویسنده سعی در انتقال و بازسازی شرایط و وضعیت مورد نظرش دارد منتها نویسنده ابزاری نظیر دکور، لباس و اشیایی که در سینما به کار گرفته می‌شود را ندارد. در واقع نویسنده ابزاری به جز کلمه در اختیار ندارد و ناگزیر است با استفاده از کلمات نمای ویژه را بازسازی کند - و این بخش عمده‌ای از نقش لحن است که در ادبیات داستانی اعمال می‌شود؛ چیزهایی مثل بازسازی مقطع زمانی یا هرچیز دیگری که در داستان نیاز دارد.

از منظر دیگر نقاش یا سینماگر با استفاده از بازتاب نورها و رنگ‌ها لحن یا تونالیت‌های مورد نظرشان را بازسازی می‌کنند و شدت تأثیر مورد نظرشان را برای مخاطب ایجاد می‌نمایند. با تعبیری دیگر در سینما و حتاً نقاشی، آفرینش‌گر اصرار دارد تا از همه‌ی حواس انسانی سود جسته و تأثیرات مورد نظرش را ایجاد کند.

در ادبیات و شعر مدرن نیز نویسنده و شاعر چنین اهدافی را دنبال می‌کنند. حتاً در شعر کلاسیک فارسی نیز شاعر اصرار دارد با استفاده از اوزان عروضی موسیقی لازم همراه و موازی با طرح مفاهیم تأثیرات لازم را ایجاد کرده تا انتقال و درک مفهوم برای مخاطب به بهترین شکل رخ دهد.

در واقع همه‌ی این تمهیدات تلاشی از سوی سینماگر، نویسنده، نقاش، شاعر مدرن یا کلاسیک‌پرداز است تا لحن لازم برای ایجاد تأثیر ایجاد شود. با این درک که آن چیزی که در اثرشان روح می‌دمد و اثرشان را بدل به شیئی ذی‌حیات می‌کند عامل لحن است زیرا اگر نوشتار را تکنیک و صنعتی بدانیم که مفاهیم از ابعاد زمان و مکان عبور می‌دهد به نحوی که از پس